

عشق ازلی و بادۀ الست

نصرالله پورجوادی

۱) عشق ازلی و میثاق

یکی از نخستین موضوعاتی که موجب گسترش مفهوم عشق الهی در تصوّف گردید ازلیت عشق بود. زمان پیدایش این عقیده در تصوّف حتی پیش از پیدایش شعر صوفیانه فارسی است و لذا عشقی که با الفاظ شراب و بادۀ و می در اشعار صوفیانه بدان اشاره شده است غالباً عشقی بوده است ازلی و همچنین ابدی. مفهوم عشق ازلی در تصوّف با دو موضوع مابعدالطبیعی ارتباط دارد: یکی موضوع میثاق و دیگر موضوع محبت خداوند با بندگان. میثاق لفظ و مفهومی است قرآنی که در چندین آیه مختلف به کار رفته است. یکی از آنها آیه ای است از سوره اعراف که خداوند در آن از عهدی یاد کرده است که با ذریۀ بنی آدم بسته است. در این آیه می فرماید «واذ اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و اشهدهم علی انفسهم الست برکم قالوا بلی» (اعراف، ۱۷۲). در تفسیر همین آیه آمده است که صوفیۀ موضوع محبت ازلی را پیش کشیده اند.

در تفسیر این آیه صوفیۀ میثاقی را که ذریّات بنی آدم با پروردگار بسته اند میثاق عشق دانسته و گفته اند که خداوند با ارواح بنی آدم عهد بسته است که آیا من محبوب شما نیستم و ایشان پاسخ داده اند آری. این پیمان پیش از ورود ارواح به عالم اجسام یا عالم بشریت، یعنی در ازل، بسته شده است و لذا محبت انسان به پروردگار محبتی است ازلی و فطری. محبتی که بندگان و بخصوص اولیاء الله در دنیا به خداوند پیدا می کنند در واقع همان محبت ازلی است، و نتیجه تجدید همان پیمان یا وفای به آن است. عقیده به محبت یا عشق ازلی ظاهراً در قرن سوم در تصوّف پدید آمده است و اولین کسانی که در این باره سخن گفته اند

مشایخی چون جنید بغدادی و حسین منصور حلاج بوده اند. این دو نویسنده صوفی، هر چند که سابقه محبت یا عشق انسان به پروردگار را به روز میثاق رسانده اند، هیچک تعبیر محبت ازلی یا عشق ازلی را در این مورد به کار نبرده اند. جنید عقیده خود را درباره میثاق و محبتی که در آن روز پدید آمده است در دو اثر کوتاه به نام کتاب المیثاق و کتاب الفناء بیان کرده است. طرح این مطلب در این دو کتاب دقیقاً به رابطه مسأله میثاق و فنا اشاره می کند. در روز میثاق ارواح هنوز هستی نیافته بودند و خداوند آنها را به وجود ربّانی خود هست کرده و به ایشان خطاب نموده است و در همین خطاب به آنان ابراز محبت کرده است. ارواح بنی آدم نیز که ازلی اند در پاسخ به سؤال «الست برکم» گفته اند «آری» و از همین جا محبت ایشان آغاز گشته است. پس ازلی بودن محبت از این لحاظ است که میثاق رویدادی است ازلی. حلاج نیز تعبیر محبت یا عشق ازلی را در مورد عشق بندگان یا اولیاء الله نسبت به خداوند، عشقی که در روز میثاق آغاز شد، به کار برده است. البته، هر چند که وی تعبیر محبت ازلی را به کار برده، ولی معنایی که از آن اراده کرده است چیز دیگری است. ازلی بودن عشق نزد حلاج به معنای قدیم بودن آن و انتساب آن به ذات باری تعالی است. وی عشق را یکی از صفات ذات حق می داند و لذا آن را قدیم می خواند. پس ازلیت عشق، بطور کلی، به معنای حادث نبودن آن است. البته این عشق در همین جهان نیز به رنگهای گوناگون ظاهر می شود؛ ولیکن، قبل از حدوث این عالم، عشق در ازل از جانب پروردگار به ارواح اولیا ابراز شده است و اولیا نیز در ازل با معشوق الهی نرد عشق باخته اند. عقاید جنید و حلاج درباره میثاق و عشق و محبتی که در ازل به

واسطه خطاب و جواب پدید آمد، با همه اهمیتی که بعداً در تصوف و عرفان پیدا کرد، مورد استقبال عموم صوفیه واقع نشد. حتی بعضی از مشایخ و نویسندگان، مانند ابوحامد غزالی، منکر واقعیت میثاق شدند.^۷ ولی از قرن پنجم به بعد، مشایخی که بر عشق تأکید می کردند، بخصوص مشایخ خراسان، این عقیده را بار دیگر و این بار به صورتی برجسته تر در آثار خود مطرح کردند و بعضی از ایشان، از جمله احمد غزالی، آن را به صورت یکی از ارکان نظریه خود درباره مذهب عشق درآوردند. در آثار همین مشایخ و نویسندگان بود که عشق انسان با خداوند عشق ازلی نامیده شد.^۸

موضوع دیگری که با مفهوم عشق ازلی پیوند دارد موضوع محبت خداوند با بندگان است. همان طور که قبلاً اشاره کردیم، بعضی از مشایخ صوفیه اصل و مبدأ محبت الهی، یعنی محبت انسان با پروردگار، را محبت خداوند می دانستند. ظاهراً نخستین کسی که (یا شاید یکی از نخستین کسانی که) این عقیده را در تصوف پیش کشیده است بایزید بسطامی است. از شیخ بسطام در این باره نقل کرده اند که گفت: «به چندین گاه پنداشتم که من او را می خواهم. خود اول او مرا خواسته بود.» این جمله را احمد غزالی در سوانح نقل کرده است^۹ و مقصود او بیان تقدم محبت خداوند بر محبت بندگان است. احمد این مطلب را با آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» تطبیق داده و تقدم «يُحِبُّهُمْ» بر «يُحِبُّونَهُ» را دلیل مقدم بودن محبت خداوند بر محبت بندگان دانسته است.

در سخن بایزید اشاره ای به مسأله میثاق و عهد الست نشده است^{۱۰} و لذا محبت خداوند را می توان به عنوان محبت قدیم در نظر گرفت. محبت قدیم خداوند عنایت و رحمتی است که نسبت به همه مخلوقات خود دارد، در حالی که محبت ازلی معمولاً اشاره به عنایت خاصی است که خداوند در روز میثاق نسبت به ذریه بنی آدم اظهار کرده است. مشایخی که بعداً به محبت ازلی در روز میثاق قایل شده اند، مانند احمد غزالی، خطاب خداوند با بندگان (الست بر بکم) را ظهور همین معنی دانسته اند. این خطاب نزد ایشان، در حقیقت، تجلی حسن و جمال حق تعالی به ارواح بنی آدم بود. خداوند در آن روز به صورت معشوق تجلی کرد و از پرتو همین ظهور و تجلی بود که ارواح توانستند به وجه الله نظر بیفکنند و با همین نظر، که نظر اول بود، عاشق شوند.^{۱۱} نظریه عشق ازلی و، همراه با آن، موضوع میثاق یا عهد الست

حاشیه:

(۱) این عقیده را ابوالحسن دلمی به گروهی از صوفیه نسبت می دهد و می نویسد:
و قال قوم: ان الله تعالى لما خاطب الخلق وهم ذرّ و أخذ عليهم الميثاق بقوله «و إذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریاتهم و اشهدهم علی

انفسهم الست بر بکم؟ قالوا بلی» (۷: ۱۷۲) الآیه، سمعوا كلامه و رأوه. فاوجدهم بلذاته تلك الرؤیة و حلاوة تلك المخاطبة. فبقی علیهم تلك اللذائة و... الطیبة فی المسجوع والمرأى. فلما أوجدهم فی الثاني و خاطبهم بالعبودية نارت تلك اللذائة من الارواح فاظهرت محبة منهم فهاوئها حباً (المطف، ص ۸۹)
(۲) بنگرید به رسائل الجنید، به تصحیح علی حسن عبدالقادر، لندن، ۱۹۷۶، ص ۴۱، و برای توضیح بیشتر درباره عقیده جنید، رجوع کنید به مقاله نگارنده با نام «عهد الست» در معارف، دوره ۷، ش ۲، ص ۱۲ به بعد.
(۳) عقیده حلاج را ابوالحسن دلمی در کتاب خود به طور خلاصه چنین بیان کرده است:

قال الحسین بن منصور المعروف بالحلاج: العشق نار نور أول نار و كانت <فی> الازل، تلون بكل لون و تبدو بكلی صفة و یلتهب ذاته بذاته و تتشعشع صفاته بصفاته متحقق <لا> یجوز الا جوازاً من الازل فی الآباد... دلمی سپس ابیات زیر را نقل می کند:
العشق فی ازل الازل من قدم
فیه به منه یدو فیه ایداء
العشق لا حدت اذکان هو صفة
من الصفات لمن قتله احياء
صفاته منه فیه غیر محدثة
و محدث الشیء ما مبداء اشیاء

عقیده حلاج را مبنی بر اینکه عشق یکی از صفات ذات الهی است دلمی عقیده ای می داند که به واسطه آن حلاج از سایر مشایخ متمایز می گردد.
انفرد الحسین بن منصور بهذا القول عن سائر المشایخ و موضع انفراد آنه اشار ان العشق صفة من صفات الذات علی الاطلاق و حیث ظهر. و اما غیره من الشیوخ فقد أشاروا إلى اتحاد المحب و المحبوب فی حال تناهی المحبة عند فناه کلیة المحب بالمحبوب من غیر أن قالوا بلاهوت و ناسوت. (المطف، ص ۴۴)

عقیده ای که دلمی به مشایخ دیگر نسبت داده است عقیده جنید است. مشایخ بعدی اغلب عقیده حلاج را درباره عشق ازلی به عنوان یکی از صفات ذات الهی پذیرفته اند.

(۴) برای توضیح این مطلب بنگرید به مقاله «عهد الست» در معارف (پیشگفته).
(۵) احمد غزالی در سوانح يك جا عشق را «مرغ ازل» می خواند (فصل ۹) و در جای دیگر از میثاق به عنوان رویدادی ازلی یاد می کند و می گوید: «بارگاه عشق ایوان جان است که در ازل ارواح را داغ الست بر بکم آنجا بار نهاده است» (فصل ۳۳). تعبیر «عشق ازل» در آثار معاصران احمد غزالی، از جمله عین القضاة همدانی، به کرات استعمال شده است (بنگرید به مقاله «عهد الست» در معارف، پیشگفته، ص ۳۰).

(۶) سوانح، ص ۲۲. این قول را دیگران نیز نقل کرده اند و در نقل آن از الفاظ دوستی و محبت استفاده کرده اند. مثلاً عطار گفته است «پنداشتم که من او را دوست می دارم، چون نگه کردم دوستی او مرا سابق بود.» و ابونعیم اصفهانی گفته است: «... و محبتة أقدم من محبتی» (سوانح، یادداشتها، ص ۱۱۱).

(۷) در آثار متأخرین (مثلاً در تذکرة الاولیاء، عطار، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۸؛ و مصیبت نامه، عطار، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۳۳) از عقیده بایزید به عهد الست و شوری که پاسخ «بلی» در زمین و آسمان به پا کرده است سخن گفته شده و عقیده به «شوق الست» به بایزید نسبت داده شده است. ولی در مورد مطالبی که عطار به بایزید نسبت می دهد، از جمله همین عقیده، نمی توان کاملاً اطمینان داشت.

(۸) بعضی از مشایخ صوفیه، مانند روزبهان بقلی شیرازی، محبتی را که بعد از مشاهده جمال حق در روز میثاق پدید آمده است محبت خاص دانسته و آن را از محبت عام که در نتیجه رؤیت عالم صنع و جمال آیات الهی پدید می آید متمایز انگاشته اند. از نظر روزبهان، محبت خاص از آن انبیا و اولیا است که ارواحشان در روز میثاق «از تأثیر سماع و جمال جلال مست شدند» (عبر العاشقین، روزبهان بقلی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۱۴).

صد هزار اسرار دل بُد دوستان را در میان
 پردهٔ اسرار یاد جعد زلف و خال بود

...

هر قدح کز دست غیب آمد به سوی دوستان
 از شراب دولت و اقبال مالا مال بود

...

از قبول و از وصول و از بقا و از لقا

روزمان مسعود بود و قبله‌مان اقبال بود^{۱۰}

در این مجلس ارواح یا ذرّیات بنی آدم هم خطاب حق را می شنوند و هم به لقای وجه معشوق نایل می شوند. تعبیرات و توصیفات که سمعانی در این اشعار به کار برده است در اشعار صوفیانهٔ شعرای بعدی نیز دیده می شود. اما در عصر سمعانی هنوز عقیده به عشق ازلی و عهد الست به عنوان يك واقعهٔ روحانی قبول عام نیافته بود، و لذا همهٔ شعرا از تعبیر بادهٔ الست و نظایر آن استفاده نمی کردند. مثلاً حکیم سنایی، که خود از معاصران سمعانی بوده و مهمترین شاعری است که هر دو دسته الفاظ استعاری یعنی الفاظ زلف و چشم و ابرو و خد و خال و غیره و نیز باده و می و جام و میخانه و خرابات و غیر ذلک را کاملاً وارد شعر صوفیانه کرده است، مجلسی را که سمعانی از آن یاد کرده در اشعار خود وصف نکرده است؛ و این ظاهراً به دلیل آن است که سنایی به واقعیت داشتن عالم ذر معتقد نبوده است و همین معنی قهراً در عقیدهٔ او دربارهٔ عشق تأثیر گذاشته است. نظر به اهمیتی که سنایی در تکوین شعر صوفیانه - عاشقانهٔ فارسی داشته است، لازم است که این مطلب را در اینجا قدری بشکافیم.

در اشعار عاشقانهٔ سنایی، در دیوان او، همان طور که اشاره کردیم، هم اسامی اعضای بدن معشوق به کار رفته است و هم الفاظ خمیری و خراباتی. استعمال این دو دسته از الفاظ پایه‌های هم در اشعار غنایی و عاشقانهٔ سنایی به دلیل توجهی است که شاعر به مسألهٔ نظر و مسألهٔ حال و شوق و شیدایی عاشق داشته است. سنایی، در مقام يك عاشق، هم از اوصاف معشوق و جمال و حسن صورت او سخن می گوید و هم از شور و شوق خود. جمع این دو معنی را در بیت زیر می توان بخوبی ملاحظه کرد:

شراب عشق روی خرم کرد

بسان نرگس تو مست ما را^{۱۱}

و اما در اشعاری که سنایی، چه دربارهٔ زلف و چشم و ابرو و خد و خال معشوق و چه دربارهٔ باده نوشی و ذوق و مستی عاشق، سروده هیچ اشاره‌ای به عهد الست و دیدن روی معشوق یا ساقی و شنیدن کلام او در عالمی پیش از عالم دنیا نکرده است. البته سنایی به ازلیت عشق معتقد است و این عقیده را نیز چندین بار در غزلیات خود ذکر کرده است، از جمله در این بیت که می گوید:

و تجلی حق به صورت معشوق و نظر ارواح به این صورت و عشقی که در دلها پدید آمد فی الجمله وارد شعر عاشقانه - صوفیانهٔ زبان فارسی شد. در واقع، این نظریه، به صورتی که احمد غزالی آن را مطرح کرده است، خود یکی از ارکان مابعدالطبیعهٔ شعر عاشقانه - صوفیانهٔ زبان فارسی است و شعرای صوفی مشرب و عارف نیز سابقهٔ عشق خود را به پیش از ورود به این عالم رسانده و خود را از ازل عاشق دانسته‌اند.

۲) بادهٔ الست

ورود نظریهٔ عشق ازلی و موضوع میثاق به تصوف عاشقانهٔ خراسان موجب شد که مفهوم محبت الهی بعد تازه‌ای به خود بگیرد؛ و وقتی الفاظ باده و می و شراب و مترادفات دیگر بمجاز معنای محبت الهی را پیدا کرد، این بعد معنایی هم در آن داخل گردید. در مرحله‌ای که معنای مجازی باده هنوز در شعر تثبیت نشده بود، مفهوم ازلیت عشق و همچنین مضامین میثاق و عهد الست و تجلی معشوق و نظر نخستین به صورت قرآینی به کار برده می شد. مثلاً وقتی احمد غزالی می گوید:

با عشق روان شد از عدم مرکب ما

روشن ز چراغ وصل دایم شب ما

زان می که حرام نیست در مذهب ما

تا باز عدم خشک نیایی لب ما

اشارهٔ او به عشق ازلی است. روح ما (= مرکب ما) از ازل با عشق همراه بوده است. آغاز این همراهی از مجلسی است که در آن روح از می عشق ازلی نوش کرده است. غزالی در یکی از نامه‌های خود این می را «شراب الست» خوانده است.^۹

مفهوم عشق ازلی و مضامینی که به عهد الست مربوط می شود در آثار نویسندگانی که معاصر احمد غزالی بوده‌اند، از جمله شهاب‌الدین سمعانی صاحب کتاب روح‌الارواح، به وضوح مشاهده می شود. سمعانی در این کتاب اشعاری سروده است که در آن مجلس میثاق را به صورت يك مجلس عیش و نوش ترسیم کرده است، همانند مجالسی که در خرابات یا دربارها برگزار می شده است و شعرای غیر صوفی آنها را وصف می کرده‌اند:

مجلسی از انس بود و جام باده از سرور

دوستان با هم نشستند لطف حق قوال بود

عشق شاهیست پا به تخت ازل

جز بدو مرد را ولایت نیست^{۱۲}

ولیکن ازلیت عشق در اینجا لزوماً به معنای این نیست که روح انسان قبل از ورود به این جهان به موجب میثاق الست عاشق شده باشد. تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، سنایی در مورد مسأله میثاق و عهد الست خاموش است. در این مورد ظاهراً وی با صوفیانی چون ابو حامد غزالی هم عقیده بوده است^{۱۳} نه با برادرش احمد. ابو حامد عشق را قدیم می دانست ولی به واقعیت میثاق قایل نبود. سنایی نیز معتقد است که عشق قدیم است و از ازل برای انسان مقدر شده است:

در ازل رفتست تقدیری ز عشقت بر سرم
جز رضا دادن نگارا حیل و تدبیر چیست
ای سنایی چون مقصر نیستی در عشق او
در وفا و عهد تو چندین ازو تقصیر چیست^{۱۴}

ولی مقدر بودن عشق برای انسان بدین معنی نیست که روح در عالمی دیگر، قبل از عالم دنیا، عاشق شده باشد. اشاره سنایی به وفا و عهد در مصرع آخر نیز نباید این تصور را پدید آورد که شاعر خواسته است به عهد یا میثاق الست اشاره کند.

عدم اعتقاد سنایی به واقعی بودن میثاق و عهد الست و پیدا شدن عاشقی در انسان پیش از ورود به این جهان موضوعی است که در اشعار عاشقانه او و در اوصافی که از جمال معشوق و حالات عاشق و مستی و شور و شوق او می کند تأثیر گذاشته و به مضامینی که او در این موارد به کار برده رنگ دیگری بخشیده است. این مطلب بخصوص وقتی آشکار می شود که ما اشعار عاشقانه سنایی را با اشعار عاشقانه فریدالدین عطار و شعرای صوفی دیگر پس از عطار مقایسه کنیم. سنایی باده و می را معمولاً به معنای عشق به کار می برد ولی هیچ گاه تعبیر «باده الست» یا «مست الست» یا «جام الست» را به کار نمی برد. اما عطار و شعرای بعدی می و باده و شراب را دقیقاً همان باده و عشقی می دانند که روح ایشان در عالم ذر قبلاً نوش کرده است. نمونه بارز اشعار عطار در این خصوص ابیات ذیل است که می گوید:

ما ز خرابات عشق مست الست آمدیم
نام بلئی چون بریم چون همه مست آمدیم
پیش ز ما جان ما خورد شراب الست
ما همه زان يك شراب مست الست آمدیم

...

ساقی جام الست چون «وسقیهم» بگفت
ما ز بی نیستی عاشق هست آمدیم^{۱۵}

با ملاحظه تعبیراتی چون «مست الست»، «شراب الست»، «ساقی جام الست»، که عطار در ابیات فوق به کار برده است، نباید

پنداشت که این نوع تعبیرات و بطور کلی موضوع باده عشق الست و الفاظ و ترکیبات شاعرانه مر بوط به آن را عطار وارد شعر عاشقانه - صوفیانه فارسی کرده است. همان طور که دیدیم، این عقیده قبلاً در تصوف پیدا شده و در شعر فارسی هم راه یافته بوده است. ولی عطار هم در ساختن ترکیبات جدید و هم در رواج دادن تعبیرات و مضامینی که شعرای پیشین درباره شراب و مستی الست ساخته بودند نقش مؤثری داشته است و شعرای بعدی از

حاشیه:

(۹) رساله سوانح و رساله ای در موعظه، به کوشش دکتر نوربخش، تهران، ۱۳۵۲، ص ۸۲. («هر که مست شراب الست نیست او را خمار شکن بلئی سود ندارد».)

(۱۰) روح الارواح، شهاب الدین سماعی، به تصحیح نجیب مایل هر وی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۱۲.

(۱۱) دیوان سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، [بی تا]، ص ۷۹۱.

(۱۲) همان، ص ۸۲۷.

(۱۳) برای توضیح عقیده ابو حامد و برادرش احمد در این باره بنگرید به مقاله «عهد الست» در معارف، پیشگفته، ص ۲۲-۲۶.

(۱۴) دیوان سنایی، ص ۸۲۵. سنایی گاهی نیز عشق را مادر زاد یعنی فطری می خواند، چنانکه در این بیت (دیوان، ص ۷۹۲) می گوید:

گیرم از راه وفا و بندگی يك سو شویم
چون کنیم ای جان بگو این عشق مادر زاد را؟

و معنای مادرزادی بودن عشق نیز همان معنایی است که ابو حامد غزالی برای فطری بودن قایل است. (بنگرید به «عهد الست»، ص ۲۴-۲۶.)

(۱۵) دیوان عطار، به اهتمام تقی نفضلی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۹۵. عطار در بسیاری از غزلهای دیگر خود نیز به باده نوشی ازلی و مستی از باده الست اشاره یا تصریح کرده است. مثلاً در يك جا (دیوان، ص ۱۹۲) گوید:

ساقیا جام می عشق پیاپی در ده
که دلم از می عشق تو سر غوغا شد
نه چه حاجت به شراب تو که خود جان ز الست
مست آمد به وجود از عدم و شیدا شد

و در جای دیگر (دیوان، ص ۳۸) گوید:

در ازل پیش از آفرینش جسم
جان ز عشق تو مایل افتادست

و در جای دیگر (دیوان، ص ۳۹۳) گوید:

عطار درین راه قدم زن چه زنی دم
تا چند زنی لاف که من مست الستم

این حیث تحت تأثیر اشعار او بوده اند.^{۱۶}

یکی از مهمترین شاعران صوفی که مسأله میثاق و باده‌الست و مستی ازلی را پس از عطار در شعر فارسی به کار برده است فخرالدین عراقی است. عراقی مانند عطار یک شاعر صوفی است و اشعار او همه صوفیانه است. در شعر او نه تنها شراب ازلی یا باده‌الست معانی عرفانی دارند بلکه الفاظ باده و می و شراب و جام و پیاله و یا باده شبانه و باده صبح و نظایر اینها نیز صرفاً معانی عرفانی دارند و مراد شاعر از باده بطور کلی همان عشق است - عشق الهی. مثلاً الفاظ «می» و «باده شبانه» و «خمار» در بیت زیر همه اشاره به همین معنی می‌کند:

می ده که ز باده شبانه در سر بودم خمار امروز^{۱۷}

در این بیت هیچ قرینه‌ای از برای معنای عرفانی می و باده شبانه و خمار دیده نمی‌شود. در قرن پنجم، چنین بیتی فقط از راه تمثّل می‌توانست در یک متن صوفیانه به کار برده شود. اما پس از عطار و در عصر عراقی ما در عصر دیگر و مرحله دیگری هستیم، عصری که این الفاظ همه معانی مجازی پیدا کرده‌اند. برای درک معانی «می» و «باده شبانه» و «خمار امروزی» ما فقط می‌توانیم به مذهب عراقی متوسّل شویم، مذهبی که ادامه مذهب احمد غزالی است. عراقی می‌را به معنای محبت الهی به کار برده است. اما مراد از «باده شبانه» چیست؟ معنی این ترکیب را با استفاده از مفهوم عشق ازلی و مضمون عهد الست می‌توان دریافت. «باده شبانه» همان عشقی است که ارواح در هنگام میثاق نوشیده‌اند. روح انسان پیش از ورود به عالم دنیا از آن باده نوشیده و مست گشته است. در این جهان (امروز) عین آن مستی در سر نیست، ولی یاد آن در ضمیر انسان است. همین حالت است که عراقی از آن به خماری تعبیر کرده است.

تعبیری چون «باده شبانه» و «خمار امروزی» در واقع به زبان شاعرانه عراقی اختصاص ندارد، بلکه از الفاظ و تعبیرات زبان شعر عاشقانه - صوفیانه فارسی است. این نوع تعبیر از قرن هفتم به بعد کاملاً در این زبان متداول می‌شود. حتی در عصر عراقی، این نوع الفاظ و ترکیبات در اشعار سعدی نیز دیده می‌شود. مثلاً، سعدی در یکی از ابیات خود همان مضمونی را که عراقی به کار برده است، به صورت زیر بیان کرده، و به جای «باده شبانه» از تعبیر «شراب دوشین» استفاده کرده است:

باز از شراب دوشین در سر خمار دارم

وز باغ وصل جانان گل در کنار دارم^{۱۸}

سعدی در یکی دیگر از ابیات خود، خماری خود را نتیجه شرابی می‌داند که در ازل نوش کرده است:

شرابی در ازل درد داد ما را

هنوز از تاب آن می در خماریم^{۱۹}

حالت خماری شاعر نتیجه شرابخواری او در ازل است. این حالت در واقع احساس نیازی است فطری برای شرابخواری مجدد. روحی که در ازل از شراب محبت نوش کرده است، در این جهان همچنان طالب باده‌نوشی است. این حالت طلب همان چیزی است که در زبان عشق «شوق» نامیده می‌شود. شوق تمنای لقا و وصال معشوق در دل عاشق است. روحی که در ازل از مشاهده جمال معشوق بهره‌مند شده است، در این جهان که از معشوق دور مانده است مشتاق است که بار دیگر به حضور معشوق برسد و جمال او را ببیند. بنابراین، خماری در زبان شعر به معنای شوق است.

شوقی که در نتیجه میثاق و مشاهده معشوق در جان انسان پدید آمده است آتشی است در دل عاشق که پیوسته او را در جنب و جوش نگه می‌دارد. این آتش که از ازل در دل عاشقان شعله‌ور گشته است، تا لحظه مرگ و حتی پس از آن نیز زنده می‌ماند. از اینجا است که شعرا نه تنها امروز (در این جهان) خود را خمار می‌دانند، بلکه حتی پس از مرگ و تا روز حشر نیز همچنان در خماری به سر می‌برند:

زان می که ریخت عشقت در کام جان سعدی

تا بامداد محشر در سر خمار دارم^{۲۰}

حالت شوقی را که در نتیجه عشق ازلی پدید آمده است گاهی در شعر به عدم هوشیاری یا مستی نیز تعبیر کرده‌اند، چنانکه مثلاً خواجه می‌گوید:

می پرستی که مستیش ازلیست

تا ابد کس نبیندش هشیار^{۲۱}

این می پرستی همان کسی است که در زبان شعر عاشقانه فارسی از جمله در شعر خواجه «رند» خوانده می‌شود. رند از ازل عاشقی و مستی را پیشه کرده و تا ابد نیز یا در حالت مستی است یا در حالت خماری. این دو حالت، در مورد رندان و باده‌پرستان ازل با هم منافات ندارند، چه شوق همان عشقی است که عاشق در غیبت معشوق در دل دارد. از اینجا است که گاهی شعرا از زبان این باده‌پرستان در عین مستی از ساقی طلب باده می‌کنند، چنانکه مثلاً عراقی می‌گوید:

ساقیا باده صبح بده

عاشقان را غذای روح بده

باده عشق ده به ما مستان

می بده مای ما ز ما بستان^{۲۲}

عراقی در اینجا تعبیر دیگری را به ما معرفی کرده است و آن «باده صبح» است.^{۲۳} این باده که در مصرع دوم غذای روح عاشقان خوانده شده است^{۲۴}، در واقع جانشین یا مابقی باده شبانه است که شاعر در بیت دیگر خود که قبلاً نقل کردیم از آن یاد کرده است. «باده

شبانۀ» یا به تعبیر سعدی «شراب دوشین»، باده‌ای است که روح در مجلس میثاق از دست ساقی الست نوشیده و از آن مست شده است و امروز در غیاب آن احساس خماری می‌کند. برای رفع این خماری، به همان باده‌ای که دوش خورده است نیازمند است، چنانکه عراقی خود در جای دیگر می‌گوید:

ساقیا باده الست بیار

تا به می بشکنیم رنج خمار^{۲۵}

بنابر این، باده عشق ازلی، از این حیث که در عالم ارواح و در مجلس میثاق آن را نوشیده‌اند باده شبانۀ خوانده می‌شود و از این حیث که در جهان کنونی نوش می‌گردد باده صبح نامیده می‌شود. گاهی برای نشان دادن اینهمانی باده شبانۀ و باده صبح از تعبیر «شراب باقی» یا «می باقی» استفاده می‌شود، چنانکه مثلاً سلمان ساوجی در یکی از ترجیعات خود گوید:

ای ساقی ازین شراب باقی

جامی به من آر عاشقانه

مستانه شبانۀ الستیم

در ده می مابقی شبانۀ^{۲۶}

در ابیات فوق مخاطب هر دو شاعر ساقی است. این ساقی کیست؟ آیا ساقی که امروزه باده صبح در جام عاشقان می‌ریزد همان ساقی الست است؟ این مسأله و بطور کلی مسأله ساقی، و همچنین پیر می‌فروش و شاهد، یکی از مسائل شعر عاشقانه - صوفیانه فارسی است که هم به موضوع باده و باده‌نوشی مربوط می‌شود و هم به موضوع نظر. بحث در باره این مسأله ما را از مسیر اصلی خود خارج می‌سازد. در اینجا فقط به یک نکته مهم در باره ساقی اشاره می‌کنیم، نکته‌ای که به بحث ما راجع به باده الست مربوط می‌شود.

فخرالدین عراقی در مطلع یکی از غزلیات معروف خود در باره عشق ازلی می‌گوید:

نخستین باده کاندر جام کردند

ز چشم مست ساقی وام کردند^{۲۷}

مراد از باده نخستین بی‌تردید همان می یا شرابی است که روح در مجلس میثاق نوشیده و شاعر در جای دیگر آن را «باده شبانۀ» نامیده است. نکته‌ای که در اینجا قابل تأمل است ارتباط این باده با ساقی است. این باده، از نظر عراقی، باده‌ای است که از چشم ساقی وام گرفته شده است، یعنی یکی از اعضای صورت معشوق. پس مستی روح به واسطه دیدن روی ساقی یا معشوق، حاشیه:

۱۶) یکی از شعرایی که معاصر عطار بوده و موضوع عشق و میثاق الست را با الفاظ و تعابیر شاعرانه بیان کرده است سراج‌الدین قمری آملی است که دیوان او اخیراً به چاپ رسیده است (دیوان سراج‌الدین قمری آملی، به اهتمام بدالله

شکری، تهران، ۱۳۶۸). وی در یکی از غزلیات خود (دیوان، ص ۳۵۳) می‌گوید:

کجا کسی که چو اورا صبح دست دهد
یکی قحح به من پیر نیم مست دهد
سماح جان من از نعره بلنی سازد
می روان من از ساغر الست دهد

می و باده‌ای که شاعر از «ساغر الست» نوشیده است همان عشق ازل است. جان شاعر در روز میثاق از باده عشق سرمست شده و چون به این جهان آمده است آثار آن مستی تا حدودی از سرش به دررفته، لیکن نه کاملاً، و به همین دلیل است که وی خود را «نیم مست» می‌خواند. (عطار نیز در دیوان خود، در غزل ۳۹۳، خود را از زمره «دردی کشان نیم مست» خوانده است). در دیوان قمری، هر چند که الفاظ شراب و می و باده و همچنین الفاظ دسته دوم که به اعضای بدن معشوق مربوط می‌شود معمولاً به معنای عرفانی به کار رفته است، با این حال نمی‌توان با اطمینان گفت که الفاظ مزبور در همه ابیات معنای مجازی و عرفانی دارند. در پاره‌ای از ابیات این شاعر سایه معنای حقیقی باده بر سر این لفظ سنگینی می‌کند، به خلاف ابیات عطار و شاعران صوفی مشرب بعدی.

یکی دیگر از شعرای قرن ششم که عهد الست را پیمان عشق میان خداوند و انسان دانسته است خاقانی است که در قصیده‌ای که «در صفت عشق و مدح خواجه امام ناصرالدین ابراهیم» سروده است (دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۶-۳۵) می‌گوید:

خیز که استاده‌اند راه روان ازل
بر سر راهی که نیست تابدش منتها
از گه عهد الست چیره زبان در بلنی
پیش در لاله بسته میان همجو لا

۱۷) کلیات عراقی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۳۸.
۱۸) کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۵۵.

۱۹) همان، ص ۸۱۱.

۲۰) همان، ص ۵۵۵، سعدی در جای دیگر (همان، ص ۶۰۶) می‌گوید:

همه عمر بر ندارم سر ازین خمار مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

ابدی بودن عشق عاشق را با توجه به موضوع نظر هم بیان کرده‌اند. مثلاً نجم‌الدین زرکوب گوید:

من عاشق تو ابد بمانم
زان روی که شاهد الستی

(نقل از مونس‌الاحرار، محمدبن بدرالجاغری، ج ۲، به تصحیح میر صالح طبیبی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۹۸).

۲۱) دیوان خواجه، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۳۶، ص ۳۲. حافظ نیز مستی خود را که از ازل آغاز شده است ابدی می‌داند، چنانکه در این بیت می‌گوید:

سر ز مستی بر نگیرد تا به صبح روز حشر

هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

و در بیت دیگر گوید:

به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش
چنین که حافظ ما مست باده از لست

۲۲) کلیات عراقی، ص ۳۵۴.

۲۳) این تعبیر را قمری آملی نیز در یکی از ابیات خود که قبلاً آنرا نقل کردیم (یادداشت ۱۶) به معنای عرفانی به کار برده است.

۲۴) باده یا می عشق در زبان شعر عاشقانه - صوفیانه هم غذای روح یا جان خوانده شده است و هم غذای دل. قمری آملی در یکی از ابیات خود (دیوان، ص ۳۵۶) هر دو را با هم ذکر کرده است:

می کزوم گزیر نیست بیار
دل و جان را ازو غذیست بیار

۲۵) کلیات عراقی، ص ۱۲۱.

۲۶) دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۳۴. سلمان در جای دیگر (همان، ص ۳۰۶) می‌بانی را همان باده الست خوانده است:

گر از دور الستت هست جامی باقی ای ساقی

بیان بشکن که مخمورم خمارم زان می باقی

۲۷) کلیات عراقی، ص ۱۹۳.

مسأله مستی ناشی از دیدن روی محبوب یا معشوق البته سابقه‌ای دیرین دارد. همان طور که قبلاً ملاحظه کردیم، هجویری از دو نوع سکر سخن گفته است: یکی «سکر مودّتی» و دیگر «سکر محبوبی»^{۳۲}. سکر دوم سگری است که از رؤیت منعم ناشی می‌شود، و این منعم کسی جز پروردگار، که محبوب باده‌نوشان است، نیست. ولی این رؤیت با دیدن معشوق ازلی یا ساقی‌الست فرق دارد. در عصر هجویری مسأله عشق ازلی و پدید آمدن آن در روز میثاق هنوز شایع نشده و به زبان شعرا وارد نگشته بود. هجویری درباره رؤیت منعم (پروردگار) در همین جهان سخن می‌گوید. «سکر محبوبی» در نزد او مسبوق به مستی روح در روز میثاق نیست. ولی همین نظریه است که بعداً با نظریه عشق ازلی تلفیق می‌شود و از «منعم» در زبان شاعرانه به ساقی تعبیر می‌شود، و نظر به ساقی در این جهان مسبوق به نظری می‌شود که روح در عالمی دیگر به پروردگار و ساقی‌الست افکنده است^{۳۵}.

حاشیه:

(۲۸) این مستی در جهان کنونی گاهی به عقل نسبت داده می‌شود، چنانکه حافظ می‌گوید:

می در کاسه چشمست ساقی را بنام ایزد
که مستی می‌کند با عقل و می‌بخشد خماری خوش

(۲۹) در مطلبی که دیلمی درباره عقیده صوفیه راجع به میثاق آورده است، همان طور که دیدیم (یادداشت ۱) هم موضوع شنیدن خطاب مطرح است و هم دیدن خطاب کننده («سمعوا کلامه وراوه»). دیدن حق تعالی البته پس از شنیدن دست می‌دهد (بنگرید به توضیحات روزبهان در *عبر‌العاشقین*، پیشگفته، ص ۱۱۴ به بعد).

(۳۰) سعدی دقیقاً به همین معنی اشاره کرده است. وقتی می‌گوید (کلیات، ص ۵۴۹):

من چشم ازو چگونه توانم نگاه‌داشت
کازل نظر بدیدن او دیده‌ور شدم

این نظریه نوافلاطونی است (بنگرید به درآمدی به *فلسفه افلوطن*، نصرالله یورجوادی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۲-۳۱).

(۳۱) دیوان سنایی، ص ۸۱۶.

(۳۲) همان، ص ۷۹۱.

(۳۳) ابیاتی که در آنها به این مضمون اشاره شده است فراوان است. یکی از ابیات معروف در این باره از حافظ است که می‌گوید:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

«شرب مدام» احتمالاً اشاره به مسبوق بودن این تجربه به تجربه روح در روز میثاق است. از آنجا که عشق ازلی است و فطری و روح از ازل یا آن همسفر بوده است، مدام از لذت شرب برخوردار است؛ چنانکه احمد غزالی نیز در ابیاتی که قبلاً از او نقل کردیم می‌گوید:

با عشق روان شد از عدم مرکب ما
روشن ز چراغ وصل دایم شب ما

(۳۴) رجوع کنید به بخش دوم همین مقالات (نشر دانش، سال ۱۲، شماره ۱، ص ۱۸-۴).

(۳۵) موضوع نظر به معشوق و وصف جمال او را عطار نیز در غزلیات خود مطرح کرده است (مثلاً بنگرید به غزل شماره ۶۲ در دیوان)؛ ولی ظاهراً عطار بیشتر بر عشق و مستی و بطور کلی احوال عاشق و نیستی او تأکید کرده است. در غزلیات عراقی و سعدی تأکید بیشتری بر نظر شده است.

بخصوص چشم او، ایجاد شده است.^{۲۸} در همین جاست که مستی یا سکر، که خود حالی است که در عاشق پدید می‌آید، با رؤیت و مشاهده روی معشوق، یعنی موضوع نظر، پیوند می‌خورد. این مضمون را در اشعار بسیاری از شعرای بعدی نیز می‌توان دید. مشایخ و شعرائی که به عشق ازلی و پدید آمدن آن در روز میثاق قایل بوده‌اند از همین معنی استفاده کرده‌اند و جنبه دیگری از برای مسأله رؤیت وجه‌الله در نظر گرفته‌اند. اصل مسأله رؤیت خدا مربوط به آخرت است. مؤمنان در بهشت موفق به دیدار خداوند خواهند شد؛ ولی کسانی که به عشق ازلی معتقد بوده‌اند عشق روح را نتیجه دیدار پروردگار قبل از ورود به این عالم دانسته‌اند.^{۲۹} از همین جاست که شعرائی مانند عراقی درباره نظر اول به روی معشوق یا ساقی‌الست سخن گفته‌اند. در حقیقت، از برکت همین نظر است که روح بینا شده و در این جهان می‌تواند بار دیگر ساقی یا معشوق را ببیند.^{۳۰}

ربط دادن مستی و باده‌نوشی به موضوع نظر یا دیدن ساقی موضوعی است که پیش از مطرح شدن عشق ازلی و دیدن روی پروردگار در روز میثاق وارد شعر فارسی شده است. سنایی احتمالاً نقش عمده‌ای در این باب داشته است. وی چندین بار در اشعار خود به دیدن چشم معشوق یا روی او و مست شدن از آن اشاره کرده است. در یک جا می‌گوید:

زان چشم پر از خمار سرمست
پر خون دارم دو دیده پیوست^{۳۱}

در بیت دیگری هم که قبلاً نقل کردیم از مستی حاصل از دیدن روی معشوق سخن می‌گوید:

شراب عشق روی خرم‌ت کرد
به‌سان نرگس تو مست مارا^{۳۲}

ولی دیدن روی معشوق و سرمست شدن از شراب عشق، در نزد سنایی، تجربه‌هایی است معنوی که در همین جهان به عاشق دست می‌دهد. به عبارت دیگر، دیدن ساقی یا معشوق برای سنایی مسبوق به دیدن او در عالم قبلی نیست. اما در اشعار شعرای بعدی وضع فرق می‌کند. پس از اینکه عقیده به عشق ازلی و باده‌الست در شعر فارسی تثبیت می‌شود، دیدن روی ساقی یا شاهد و بخصوص چشم او و مست شدن از مشاهده جمال او در این جهان مسبوق به تجربه‌ای می‌شود که شاعر قبل از ورود به این جهان در عالم ارواح داشته است.

درواقع، اگر عاشق می‌تواند از چشم پر خمار ساقی مست شود، از این روست که قبلاً از این مستی برخوردار شده است. به عبارت دیگر، همان طور که روح با دیدن ساقی در مجلس‌الست مست شد، در این جهان نیز جان عاشقان با دیدن روی شاهد یا ساقی یا عکس آن در جام مست می‌گردد.^{۳۳}